

تسبیح در مقام جامع اسماء و صفات الهی

محمد رضا آرام^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۵، صفحه ۹۶ تا ۱۱۶ (مقاله پژوهشی)

چکیده

موضوع ولی الله به عنوان جامع اسماء و صفات الهی، از بنیادی ترین و زنده ترین مسائل دین، به خصوص از منظر مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است، به همین دلیل دین پژوهان هر کدام به نوبه خود و طبق نیاز و اقتضائات زمان خود به نحوی درباره آن سخن گفته اند که بی تردید این مهم از جهات متعدد قابل طرح است. در بحث حقیقت جامع اسماء و صفات الهی با امر «تسبیح» در نهایت می بایست به جایگاه و نقش «ولی الله الاعظم» اشاره نمود. در دیدگاه تشیع، به تاسی از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) این مقام متعلق به ولی الله الاعظم، امام مهدی (علیه السلام) است؛ در حقیقت آن حضرت به عنوان خاتم الاوصیاء و ولی الله الاعظم، نهایی ترین منصب را در امر ولایت الهی، برعهده دارند و تسبیح هستی نیز به فرمان وی رخ می نماید. لذا این مقاله که اختصاص به موضوع تسبیح در مقام جامع اسماء و صفات الهی دارد، به معرفی و نقش ایشان در تسبیح هستی پرداخته و سپس با توجه به مطالب بیان شده، تأثیرگذاری وجود آن حضرت در امر تسبیح در مراتب مختلف خلقت شرح داده خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: تسبیح، مقام جامع، اسماء، صفات الهی.

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد

اسلامی، تهران، ایران: moh.aram@iauctb.ac.ir

درآمد

ولایت عبارت است از مقام ادراک و احاطه اسماء. اسم متجلی در وجود انسان کامل، چون مشتمل بر دو قوس و جامع جمیع اسماء الهیه است، ولایت او اتمّ مراتب ولایت و کاملترین آن است. یعنی ولایت الله برای انسان کامل است و انسان نیز خلیفه الله است؛ این خلافت از جانب خدا است و سرّ خلافت، همان استعداد و توانائی انسان کامل در دریافت جمعی اسماء بوده و لذا لازمه این خلافت تعلیم اسماء الهی از جانب خداوند است.

خلافت ولی الله دارای دو بعد ثبوتی و اثباتی است، منظور از خلافت در بعد ثبوتی، همان جانشینی در ظهور و تجلی است. ولی الله به لحاظ قوس نزول مقام خلافت تامه را دارا است؛ حق تعالی در انسان کامل و تنها در انسان کامل - به عنوان کاملترین تجلی خود با تمام کمالات و اسماء خود - ظهور می‌کند. سایر موجودات تنها مظهر بخشی از کمالات حق هستند.

منظور از بُعد اثباتی، همان خلافت انسان کامل از حق در افاضه فیض و اعطاء کمالات در قوس صعود است. این خلافت از بعد سلوکی، همان اعطاء کمالات و افاضه فیض از طریق رفع حجابها و رساندن مخلوقات به کمال نهائی و فناء از وابستگی‌های خلقی و بقاء به صفات الهی است (بکم فتح الله و بکم یختم و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض) (زیارت جامعه کبیره). سرّ خلافت انسان کامل در جامعیت او نهفته است. جامعیت و یژگی منحصر به فرد او است و این منصب در هر زمان، تنها بر شخص واحدی صدق می‌کند.

از آنجا که «ولی الله» صورت کاملی از خداوند و محل ظهور و تجلی تمام کمالات او است، شایسته و بایسته است که خلیفه خداوند باشد و از آنجا که در او حقیقت همه موجودات عالم جمع است، محل رجوع و رفع حوائج همه مخلوقها است و همگی نیازهای خود را در او جست‌وجو می‌کنند. کسب تمام اسماء و کمالات اسمائی حق در وجود انسان کامل، موجب اجتماع تمام حقائق عالم در او می‌شود. به دنبال آن، مطلوب و مراد همه هستی و محل رجوع و رفع عیبها و نیازهای مخلوقات می‌گردد و این همان خلافت از ناحیه حق، در افاضه فیض و اعطاء کمالات خواهد بود. بدیهی است لازمه این خلافت، علم به همه حقائق عالم، استعدادها و کمالات موجودات است و در این بین حقیقت تسبیح درهستی جایگاه خاص خود را دارد.

طرح مساله

قرآن کریم انسان کامل را مظهر و جلوه اسماء و صفات الهی معرفی می نماید؛ بر اساس آموزه های دینی ولی الهی آئینه تمام نمای اوصاف خداوند و عصاره نظام آفرینش است. تمام کارها، فیوضات، رحمت، و نعمات الهی که مقدر شده از طرف خدای متعال، به واسطه این انسان انجام می گیرد که تسبیح درهستی نیز در این مقولات گنجانده می شود؛ به عبارت دیگر ولی معصوم (علیه السلام) واسطه بین خدا و مخلوقاتش در این عالم مادی است و تمام اعمال انجام گرفته توسط وی در حقیقت تجلی اراده و قدرت الهی است؛ چرا که مظهر اتم و اکمل و جامع اسما و صفات الله تعالی میباشد.

در روایات آمده: امام معصوم (علیه السلام)، مقدم بر همه انسان ها در گرفتن فیض الهی و واسطه برای افاضه این فیض از مبدأ اصلی به موجودات است، به طوری که اگر امام معصوم نباشد، نِعَم و رحمت الهی به بندگان نمی رسد؛ این عظمت، به خاطر علو مقام و شأن و قرب معنوی امام به مبدأ هستی است.

در این مقاله، نگارنده درصدد است ضمن معرفی ولی الله و چگونگی ارتباطش با تسبیح در هستی، براساس آیات قرآن و کلام اهل بیت علیهم السلام در تفاسیر و روایات بپردازد. تا به کمک شرحهای وافی در منابع معتبر، نقش اساسی ولایت در تسبیح را بطور مبسوط آشکار نماید.

مفهوم شناسی تسبیح

ریشه اصلی این واژه س.ب.ح می باشد. خلیل بن احمد جمله "سبحان الله" را به معنی تنزیه خداوند از هر چیزی که شایسته نیست خداوند به آن وصف شود، می داند. (کتاب العین، ج ۳، ص ۱۵۲). ابن فارس برای ریشه این کلمه دو معنا را می شناساند معنای اول نوعی از عبادت و معنای دوم نوعی از تلاش. وی معانی دیگری همچون: تعجب کردن، شنا کردن در آب، اسب تندرو، تنزیه خداوند از هر چیزی که شایسته آن نمی باشد و جلال و شکوه خداوند را از مشتقات این کلمه معرفی می کند. (ر.ک معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۲۷-۱۲۶)

راغب نیز در مورد این کلمه چنین می نویسد: «السَّبْحُ: المرّ السَّریع فی الماء، و فی الهواء، یقال: سَبَّحَ سَبَّحاً و سَبَّحَهُ، و استعیر لمرّ النجوم فی الفلک نحو: وَ كُلُّ فِی فَلْکِ یَسْبُحُونَ [الأنبیاء / ۳۳]، و لجرى الفرس نحو: وَ السَّابِحَاتِ سَبَّحاً [النازعات / ۳]، و لسرعة الذَّهاب فی العمل نحو: إِنَّ لَكَ فِی النَّهَارِ سَبَّحاً طَوِيلاً [المزمل / ۷]، وَ التَّسْبِيحُ: تنزیه الله تعالی. و أصله: المرّ السَّریع فی عبادة الله تعالی، و جعل ذلك فی فعل الخیر كما جعل الإبعاد فی الشرّ، فقيل: أبعده الله، و جعل التَّسْبِيحُ عامّاً فی العبادات قولاً كان، أو فعلاً، أو نية...» (راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۳۹۲) وی ریشه این کلمه

را به معنای حرکت سریع در آب یا هوا گرفته است و با توجه به این موضوع تسبیح را به معنای تنزیه خداوند و اصل آن را به معنای رفتن سریع به سوی عبادت خداوند دانسته است. کما اینکه تسبیح را در همه اقسام عبادات چه رفتاری چه گفتاری و چه به صورت نیت به شمار می آورد. نکته ای که در این معنا به چشم می خورد و آن را از سایر معانی متمایز می کند وجود "سرعت" در انجام کار است.

مصطفوی علاوه بر معانی مختلفی همچون: تنزیه خداوند از آنچه منکران می گویند، ذکر و نماز، تحمید، تعجب و تعظیم و عظمت و جلال خداوند، دو جهت را برای اصل "تسبیح" لحاظ می کند: حرکت در مسیر حق و دوری از کوچکترین ضعف. وی تسبیح همه موجودات با توجه به آیات شریفه ای که در این باره نازل شده است را حول همین محور تعریف می کند. همچنین با این تعریف از "تسبیح" آن را از دیگر موارد مانند: تنزیه، تقدیس، تطهیر، تزکیه و... فرق قائل می شود در حالیکه متذکر می شود که تمام این مفاهیم به یک اصل برمی گردند. (ر.ک: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۳۷-۲۲)

ماحصل آنچه از تعاریف این کلمه به ذهن متبادر می شود با توجه به فرهنگ لغت های مختلف در ارتباط با معنی کلمه "تسبیح" و آیات شریفه ای که به این مفهوم اشاره دارند این است که "تسبیح" عملی است که طی آن همگی مخلوقات با اعمال و حالات مختلف، با مبرا دانستن خالق خود از هر آنچه شایسته او نیست، به خالق خود تقرب می جویند و این عمل را به صورت مستمر و پیوسته بدون هیچ درنگی انجام می دهند گویا تمام عباداتی که انسان در طول شبانه روز انجام می دهد ذیل مقوله "تسبیح" خداوند قرار می گیرند و سایر مخلوقات نیز عمل "تسبیح" را پیوسته و در حالات مختلف انجام می دهند.

تعریف تسبیح از دیدگاه ائمه معصومین علیهم السلام

با نظر به کلام معصومین «علیهم السلام» در می یابیم که معنای کلمه تسبیح نیز به همین معنا معرفی شده است به طور مثال در روایت ذیل از قول حضرت امیرالمومنین «علیه السلام» در تعریف تسبیح اینگونه آمده است: «هُوَ تَعْظِيمُ جَلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَنْزِيهُهُ عَمَّا قَالَ فِيهِ كُلُّ مُشْرِكٍ فَإِذَا قَالَهَا الْعَبْدُ صَلَّى عَلَيْهِ كُلُّ مَلَكٍ» (ابن بابویه، ۱۳۹۸ش، ۳۱۲)

این روایت و روایات مشابه گویای این مطلب می باشد که ائمه اطهار «علیهم السلام» نیز تسبیح را به معنای تنزیه و پاک دانستن خداوند از همه آنچه مشرکان برای خداوند متصور می شوند، دانسته اند. با یادآوری پاره ای توضیحات خواهیم دانست که این تعریف کامل ترین تعریفی است که از "تسبیح" وارد شده است:

برای این تعریف دو محور اصلی ذکر شده است که انسان و سایر مخلوقات در همه حالات خود و عبادت هایی که انجام می دهند باید آن را رعایت کنند و متذکر آن شوند. یکی بزرگداشت عظمت خداوند و دیگری تنزیه و پاک دانستن او از آنچه که هر مشرکی در مورد خداوند می گوید. این عمل نتیجه ای هم در پی دارد و آن این است که اگر شخصی از روی عبودیت و بندگی خداوند را تسبیح کند همه ملائکه در همه مراتب وجودی خود بر او درود و صلوات می فرستند. ذکر چند نکته در شرح این حدیث شریف ضروری است. اول اینکه اگر کسی بخواهد خداوند را تسبیح کند ابتدا باید به مقام "عبد" رسیده باشد و تسبیح او در اوج بندگی خداوند باشد که تفسیر این مطلب مفصل است. دوم اینکه برای انجام تسبیح خداوند باید به معرفتی از صفات خداوند همچون جلال و قدسیت رسیده باشد و بعد اینکه با توجه به این شناخت، گفتار منکران و مشرکان را ردّ و نسبت به آن اعلام براءت کند. انجام این اعمال و دانستن این معانی همراه با ایمان داشتن به آن خود همان "تسبیح" خداوند است که مایه تعجب ملائکه و درود فرستادن آنان برای شخص تسبیح گو می شود و این درود فرستادن آنان نیز به امر خداوند است و همان تسبیحی است که ملائکه انجام می دهند. گویا تسبیح گفتن "عبد" باعث تسبیح گفتن همه ملائک و همه خلقت است.

رتبه ولایت

رتبه ولایت هر کس، منوط است به سیر و تسبیح او در عالم اسماء و صفات و طی قوس صعود. انسان کامل از آن جهت که سیر او تمام و اسفار را کامل طی کرده است، ولایت او اتم و مدارج او تام است. برای فهم بهتر به چند نکته زیر التفات کامل فرمائید.

علت انتخاب خلیفه الله

نکته اول در کیفیت خلق صفات است. همه می دانیم که اسما و صفات از آن جهت که یک نوع کثرت مفهومی اعتباری دارند هیچ سنخیتی با مجرد بسیط تام، یعنی حق تعالی ندارند. از ذات حق تعالی نه خبری بود و نه خبری هست. هیچکس چه نبی و چه ملک و چه ولی، از کنه ذات او آگاهی ندارد. در غیب و بطون و کمون مطلق است. نه اسمی برای اوست نه رسمی. چون از آن اثری نیست، در احادیث ائمه معصومین (علیهم السلام) از توجه و تفکر در کنه ذات نهی شده است زیرا نتیجه ای جز گمراهی و هلاکت نخواهد داشت. اما چون اراده ذاتی الله تعالی امر فرمود به ظهور جمال و کمال خود، خلق فرمود مخلوقات را تا خود را در آینه آنها به نمایش گذارد و چون بین اسماء و حق تناسبی نبود، پروردگار برای خود خلیفه ای قرار داد، تا او این وظیفه را بعهدہ بگیرد. صاحب منصب این خلافت کبرای الهیه، فیض اقدس است. اقدس است از این جهت

که بین فیض و مفیض و متفیض شائبه کثرتی نیست از موجود مجرد تام جز مجرد صادر نمی‌شود. پس فیض اقدس به وجهه غیبی که در آن تنها رو سوی حق دارد و مندرک در ذات اوست، هیچ تجلی و ظهور ندارد و قابل وصف و بیان نیست پس در آن وجهه صحبتی و کلامی نیست چرا که غائب است اما در وجه ظهوری به تجلی اول، «اسماء» و به تجلی ثانی، «اعیان» را خلق فرمود. این اعیان، صورت علمی اسماء و واسطه ظهور و ثبوت آنها در عالم خلقتند. عالم اعیان را، حضرت علمیه و قدریه گفته‌اند و شیئیت مساوق «وجود» بوده و برای «عدم» شیئیتی نیست زیرا «عدم» بطلان محض بوده و ثبوتی ندارد پس نفی عین عدم، و ثبوت عین وجود است. (ابن عربی، ۱۳۷۰ش فصوص الحکم:ص ۵۶)

ولایت الله تعالی

ولایت «ولی الله» ولایت الله تعالی است (الله ولیّ الذّین آمنوا)؛ واژه «ولی» در آیات فراوانی به کار رفته است. در برخی از این آیات، خداوند به عنوان مولای بندگان معرفی شده و از اعطای ولایت به برخی بندگان سخن به میان آمده است. درحقیقت واژه «ولی» در آیات ولایت، به معنای سرپرست و متصرف است و مراد از ولایت الهی همان مقام وجوب اطاعت از ولی الله است

خلافت ولی الله در قرآن

آیاتی از قرآن دربردارنده بخش عمده‌ای از مباحث انسان کامل و خلافت او در عالم است (مانند آیاتی از سوره بقره به ویژه آیه ۳۰ تا ۳۵ آن). با واکاوی این آیات در مورد خلافت می‌یابیم این خلافت از جانب خدا است و انسان خلیفه او است. «رمز و راز خلافت آدم، تحمل و آگاهی از چیزی است که فرشتگان تحمل و استعداد ادراک آن را ندارند و آن اسمائی است که مطابق آنچه در آیات ۳۱ تا ۳۳ بقره آمده، غیب آسمان‌ها و زمین به حساب می‌آید. آگاهی به چنین اسماء و حقائق غیبی است که سبب امتیاز آدم بر فرشتگان است» (جوادی آملی، ۱۳۸۷ش تفسیر تسنیم ج ۳ ص ۱۶۵).

کمال و برتری انسان در فرهنگ قرآنی همان آگاهی از اسماء الهی است و این آگاهی از نوع تعلیم الهی و علم لدنی است که درحقیقت نوعی دارایی است؛ نه تنها نوعی دانایی و علم به اسماء، بلکه همان دریافت حقائق و کمالات اسمائی و تحقق به آن کمالات است. «مراد از تعلیم این اسماء، شهود حقائق و اعیان غیبی و وجود ملکوتی آنها است. شهود حضوری آنها و نه دانستن حصولی» (همان ج ۳ ص ۲۴۹). علم به اسماء متضمن علم به اعیان و حقائق موجودات در ازل و همچنین علم به استعداد آنها یعنی علم به سِرِّ القدر و سِرِّ سِرِّ القدر است. «مسماهای این اسماء دارای حیات و علم بوده و غیب آسمان‌ها و زمین هستند» (طباطبایی، ترجمه المیزان ۱۳۷۴، ج

اص ۱۱۹). برای چنین خلافتی اطاعت و سجده‌های جمیع موجودات عالم ابدی ست (و لم یزل حکم السجود فیهم لآدم و للکامل أبدا دائما، فعند الملائه الأعلى از دحام لرؤية الانسان الکامل، كما یزدحم الناس عند رؤية الملك اذا طلع علیهم، فاطت السماء لآزدحامهم) (ابن عربی، بی تا، الفتوحات المکیه، ج ۳: ص ۱۵۲).

علم آدم الاسماء کلها؛ فسجد الملائکه». اعتباری نبودن این مقام و داشتن سرچشمه عینی و همچنین ارتباط تنگاتنگ این منصب با ولایت تکوینی و تشریحی و تصرف‌های ولایی و ربوبی در موجودات عالم، با اندک تأمل در آیات قرآن دریافت خواهد شد. به عنوان مثال آیات شریفه «إِنَّمَا وَلَّيْنَاكَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده / ۵۶ - ۵۵) بیانگر اعطای ولایت الهی به رسول اکرم و امامان اهل بیت علیهم السلام است و این مدخلی مناسب برای بررسی معنای مقام الهی ولی الله و وجوب اطاعت از وی است که همان منصب امامت الهی است.

معصوم (علیه السلام) مجرای ولایت الهی

قرآن کریم ولایت را منحصر به ذات اقدس اله می داند و می فرماید: «و هو الولی الحمید» (شوری / ۲۸)، سپس در جای دیگر ولایت را برای خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت (علیهم السلام) اثبات می فرماید: (انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون) (مائده / ۵۵) و همچنین در سوره «احزاب» می فرماید: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم....» (احزاب / ۶)؛ ولایت وجود مبارک پیغمبر اسلام بر جان مؤمنین، از خود آنان بالاتر می داند و لذا در آیات دیگر از همان سوره می فرماید: «ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیره» (احزاب / ۳۶)؛ وقتی که خدا و رسولش درباره مطلبی حکم کردند، احدی حق سرپیچی از این دستور را ندارد؛ اما در عین حال که ولایت بر مردم را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و وجود مبارک امیرالمؤمنین و اهل بیت (علیهم السلام) نسبت می دهد، تولیت مطلق الهی قطعاً مد نظر خواهد بود، چرا که تنها ولی، الله تعالی است: فالله هو الولی (شوری / ۹)

نبوت، ظهور ولایت الهی

«انباء و نبوت»، ظهور ولایت است. آنگاه که انسان کامل در قوس نزول خبر از سیر (تسییح) خود دهد، نبی محسوب می شود. نبوت مطلقه حقیقت محمدیه، همان اظهار غیب مکنون وجود در مقام «واحدیت» است که به حسب استعدادات اعیان و حروف الهی مسطور در حضرت علمیه است و به اعتبار تعلیم حقیقی و انباء ذاتی نبوت، مقام ظهور ولایت و خلافت

است. انباء و تعلیم در هر نشئه‌ای، مناسب با همان نشئه است. مرتبه اول خلافت که همان خلافت کبرای الهیه فیض اقدس است، مبدأ جمیع ولایات و خلافتات و نبوات است. ظهور این خلافت است در حقایق اعیان ثابته، در حضرت واحدیت، همان تجلی و انباء حق است به صورت خلافت محمدیه و تعلیم حقیقی بعد از مقام ذات. این اول مرتبه از انباء است و به عبارت دیگر انباء در عالم اسماء و صفات اظهار حقایق موجود در ذات الهی است بر اعیان ثابته به توسط فیض اقدس و چون «اسم الله» مستجمع جمیع اسماء الهی و جامع آنهاست و عین ثابت او اکمل اعیان و مشتمل بر همه آنها و واسطه در فیض است آنچه از وجود و فیض نصیب عوامل نازل می‌شود، انعکاس تجلی و ظهور حقیقت محمدیه است چه در عوالم علم و امر چه در عوالم عین و خلق یعنی آنچه که انبیاء، انباء می‌کرده‌اند از مشکات نبوت خاتم رسل دریافته‌اند (ولایت علویه و حقیقت محمدیه، یکی و با هم متحدند و هر دو ظهور فیض اقدس؛ این حقایق به مقام غیبی‌شان، متعین به هیچ تعینی نیستند و متّصف به صفتی نمی‌شوند و بعبارة اخری باطن فیض اقدسند و اما به مقام ظهورشان متجلی در جمیع صور اسماء و صفاتند.)

هر یک از اسماء الهیه نیز در حضرت «واحدیت» منشأ اظهار کمال ذاتی خود می‌باشد انبیاء غیر از نبی اسلام چون در ظهور تابع اسم اعظمند بر اسماء الهیه حکومت ندارند و به تبع ظهور حقیقت محمدیه، حاکم بین مظاهر اسمائند گرچه جمیع انبیاء در دعوت و هدایت و جعل احکام و تصرف در خلق و ایجاد سنن عالیّه اشتراک دارند. اما امتیاز انبیاء از یکدیگر بحسب مقام و مرتبه و احاطه مقام بعضی بر بعضی دیگر است.

چون دایره ولایت هر نبی که از دایره ولایت پیغمبر دیگر اوسع و اکمل باشد، اشرف و اعظم خواهد بود. دایره ولایت و مقام باطن رسل اولوالعزم بحسب حیطه، تمامتر از ولایت سایر انبیاء است. نبوت دائره تامه‌ای است که مشتمل است بر دوائر متناهی که برخی محاط و برخی محیطند و چون ولایت باطن نبوت است پس مفیض او هم، همان مقام ولایت است. میزان انباء هر کس نیز وابسته است به میزان قوت ولایتش. پس از نبی‌ای که ولایت او محدود به اسماء جمال است نمی‌توان انتظار داشت که از اسماء جلال خبر دهد از این روست که گفته می‌شود هیچ پیغمبری چون نبی اسلام نتوانست جمع بین تنزیه و تشبیه کند بواسطه وسع دایره ولایتشان «و لما کانت الولایه اکبر حیطه من النبوه و باطناً لها شملت الانبیاء والاولیاء، فالانبیاء اولیاء، فانین فی الحق باقین به، منبئین عن الغیب و اسراره بحسب اقتضاء الاسم الدهر، انبائه و اظهاره فی کل وقت و حین منه ... و لما کان المبعوث الی الخلق تاراً من غیر تشریح و کتاب من الله تعالی و تاراً بتشریح و کتاب

منه، انقسم النبی الی المرسل و غیره، فالمرسلون اعلی مرتبۀ من غیرهم لجمعهم بین المراتب الثلاث: الولايت و النبوة و الرساله» (آشتیانی، ۱۳۷۵ ش، شرح مقدمه قیصری، ص ۸۸۲ و ۸۸۳).

خلافت تامۀ اسم اعظم

پیش از این معلوم شد که حضرت ختمی مرتبت چون مظهر تجلی ذاتی است و انبیاء دیگر مظاهر تجلیات اسمائی و ذات مبدأ اسماء و صور است، مراتب وجودی جمیع انبیاء و اوصیاء قبل از حضرتش، از شئون و مراتب و فروع ذات آن حضرت است. اولین تعینی که از هستی جدا شد و وجود صرف بواسطۀ آن تعین، تکثر پیدا کرد مقام خلافت تامۀ آن حضرت است که اسم اعظم می‌باشد. بواسطه این اسم، اسماء دیگر لباس وجود پوشیده و تکثر مفهومی پیدا کردند. اسم اعظم، خود که باطن حقیقت محمدیه است از باب اتحاد ظاهر و مظهر، کثرات علمی مظاهر آن حقیقت کلیه‌اند. اعیان ممکنات به تبع عین ثابت محمدی (ص) ظاهر شدند. واسطۀ این ظهور مقام خلافت محمدیه (ص) است که مبدأ انباء انبیاء و اولیاء خلافت و ولایت آنان است، و خود مربوب خلیفه عظمای الهیه. اولین تعین خلقی که به نور و ظهور این خلافت کلیه بوجود خارجی تعین پیدا کرد، عقل اول است. این عقل مجرد که از انوار محمد - صلی الله علیه و آله - است، خلیفه حق و واسطه انباء غیبی است و از وجود او امداد و فیض، به عقول نازله می‌رسد از اینجا معلوم می‌شود انبیاء با آنکه همه خلفای حَقِّند، لکن خلافت آنها بدون واسطۀ خلافت کلیه محمدیه واقع نمی‌شود زیرا که صور انبیاء تابع صورت علمی حضرت ختمی است. مقام بطون ختمی و علوی علیهما السلام مقام تجلی در انبیاء و مقام ظهور آنها تحقق به وجود شخصی موجود در عالم اجسام است. خلافت انسان کامل محمدی در عوامل علمیّه، عبارت است از احاطه و اشتمال بر اسماء و اعیان، و در عوامل عینیّه عبارت است از حکومت بر مظاهر. اسماء الهیه بعضی محاط و بعضی محیطند این حکم در مورد اسماء جلال و جمال هر دو جاری است اسم جامع جمیع کل شؤونات و حاکم بر کافۀ حقایق و مظاهر اسم الله است و کسی که متحقق به این اسم باشد حاکم بر جمیع مظاهر اسماء در علم و عین می‌باشد از برای هر یک از اسماء الهیه، صورتی عینی است موجود در عالم خارج همچنانکه برای آنان صورتی است علمی در عالم غیب، این صورت عینی خارجی در احکام تابع همان صورت علمی است. حقیقت اسم الله الاعظم، دارای صورتی تام است که محیط بر جمیع مظاهر است که از آن تعبیر به عین ثابت انسان کامل نموده‌اند این عین ثابت در مقام ظهور و تعین خارجی و خلقی، شامل جمیع حقایق از عقل اول تا هیولای اولی و به حکم اتحاد ظاهر و مظهر عین هر شیء می‌باشد چنین حقیقتی در مقام ظهور بوجود شخصی خود، خلیفه حق است در عالم شهادت همانطور که عین او خلیفه الله است در عالم علمیه. همانطوری که اسماء محیط

بر اسماء محاط حاکمند و اسم هرچه احاطه‌اش بیشتر باشد حکمش وسیعتر و شمولش تمام‌تر است هر اسمی که دایره حکومت آن ضیق‌تر باشد در فعلیت و ظهور فاقد بسیاری از فعلیات است. علت احاطه اسم الله الاعظم، بر دیگر اسماء نیز همین است. سعه وجودی و تمامیت و کمالیت بساطت و غیب و احاطه ذاتی الله امری است ازلی و ابدی که حاکمیت او را بر اسماء تأیید می‌کند سر اینکه انبیاء جامعیت وجودی پیغمبر اسلام را ندارند آنست که مظهر اسم الله و متحقق به این اسم نیستند از این رو دوام اسم حاکم بر دولت آنها دائمی نبوده و زوال‌پذیر است. امام خمینی در رساله مصباح‌الهدایه می‌فرمایند: «و کما ان الاسماء المحیطه حاکمه علی الاسماء التی تحت حیظتها و قاهره علیها، و کل اسم کانت جامعیه و حیظته اکثر، کان حکمه أشمل و محکومه اکثر، الی ان ینتهی الامر الی الاسم الله الاعظم الذی یكون محیطا علی الاسماء کلها ازلاً و ابداً، و لم یکن حکمه مخصوصاً باسم او اسماء، كذلك الامر فی المظاهر، طابق النعل بالنعل... فسعه دائرة الخلافه و النبوه و ضیقها فی عالم الملك حسب احاطه الاسماء الحاکمه علی صاحبها و شارعها... الی ان ینتهی الامر الی مظهر الاسم الجامع الاعظم الالهی. فیکون خلافته باقیه دائمه محیطه ازلیه ابدیه حاکمه علی سائر النبوات و الخلافات. کما أنّ الامر فی المظاهر كذلك. فدوره نبوات الانبیاء علیهم السلام، دوره نبوته و خلافته، و هم مظاهر ذاته الشریفه و خلافاتهم مظاهر خلافته المحیطه. و هو صلی الله علیه و آله خلیفه الله الاعظم و سائر الانبیاء خلیفه غیره من الاسماء المحاطه. بل الانبیاء کلهم خلیفته و دعوتهم فی الحقیقه دعوه الیه و الی نبوته(ص): و آدم و من دونه تحت لوائه. فمن اول ظهور الملك الی انقضائه و انتهاره تحت سطوع نور الواحد القهار، دوره خلافته الظاهره فی الملك» (امام خمینی، ۱۳۷۲ هـ ش مصباح‌الهدایه، ص ۸۳)

ولی الله الاعظم تنها معرف تام الله تعالی

شناخت حق تعالی برای سایر انسان‌ها به اندازه استعداد افراد حاصل می‌گردد. از آنجا که شناخت حق تعالی و معرفت به عالم ربوبی در بستر شناخت نفس انسانی است (من عرف نفسه فقد عرف ربه)، لذا کامل‌ترین شناخت از حق و معرفت به همه اسماء و اوصاف حق تنها از طریق معرفت به مظهر تام اسماء و کمالات حق، یعنی انسان کامل صورت می‌پذیرد. چون انسان کامل، مظهر جمیع اسما حق تعالی است، پس خداوند را باید به وسیله او شناخت؛ با شناخت او معرفت تام به حق حاصل شود] «ثم لتعلم انه لما كان الامر علی ما قلناه من ظهوره بصورته احلنا تعالی فی العلم به علی النظر فی الحادث و ذکر انه تعالی ارانا آیاته فیهِ» (ابن عربی، فصوص الحکم، ص

شناخت حق از طریق اسماء و صفات او

به بیان دیگر تنها راه شناخت حق از طریق اسماء و صفات او است. انسان برای شناخت خداوند، هیچ راهی جز شناخت اسما و صفات الهی ندارد. شناخت اسماء حق نیز از طریق مظاهر این اسماء است. جامع‌ترین اسماء، اسم الله الاعظم است. به بیان جیلی، خداوند اسم «الله» را چون آینه‌ای قرار داده است که هرگاه انسان به آن روی آورد، درمی‌یابد که هر آنچه هست، خداوند است و هیچ چیز و هیچ کس با او نیست. (جیلی، ۱۴۱۸ ه ق، الإنسان الکامل، ص ۳۱). راه شناخت اسم الله العظم، شناخت مظهر این اسم - یعنی انسان کامل - است. انسان کامل در حقیقت و به حکم اقتضای ذاتیش اسما و صفات الهی را دارا است، مثل انسان کامل، در مقابل حق (خداوند) مثل آینه است، همان‌طور که صورت انسان در آینه قابل مشاهده است، اسما و صفات الهی نیز فقط در انسان کامل و از طریق او قابل دستیابی و مشاهده است.

کاملی گر خاک گیرد زر شود ناقص ار زر برد خاکستر شود
چون قبول حق بود آن مرد راست دست او در کارها دست خداست

ولی الله الاعظم صفات کمال حق را به نحو اطلاق دارد؛ از جمله قدرت او، قدرت مطلقه از ناحیه حق است. تا بتواند اوامر و اراده حق را تنفیذ کند. وی مجرای قدرت کامله حق است و از جانب او در عالم تصرف می‌کند. خداوند ولی الله را خلیفه مطلق خود در هستی قرار داده و به‌وسیله او عالم را حفظ می‌کند. وی خزانه‌دار و حافظ ملک حق است و مادامی که این خلیفه در عالم است، عالم و خزائن موجود در آن محفوظ می‌ماند. «چون این انسان از این عالم گام به عرصه آخرت نهد، هرچه از خزائن دنیا در آن باشد مانند کمالات و معنویات با خود به آن عالم می‌برد و این عالم جمع گشته و با انتقال او به عالم آخرت امر حق به خزانه آخرت انتقال خواهد یافت. بر این عالم مَهر ابدی خواهد خورد و انسان کامل از هر مرتبه‌ای از عالم برداشته شود، آن مرتبه برچیده خواهد شد. خداوند به‌واسطه او در عالم نظر می‌کند و رحمت و برکات خود را بر آنها نازل می‌کند و بدون او هستی از فیض حق محروم می‌ماند» (قونوی، ۱۳۹۰ ش، رساله النصوص، ص ۹۷).

تصرف ولی الله در عالم

ولی الله الاعظم به‌منزله روح عالم است و عالم به‌منزله جسد اوست، پس همانگونه که روح به‌وسیله قوای جسمانی و روحانی در جسد تصرف کرده، به تدبیر آن می‌پردازد؛ انسان کامل نیز به‌وسیله اسماء الهیه که خداوند در او به ودیعه قرار داد و به‌منزله قوای او هستند به تدبیر و تصرف در عالم می‌پردازد. ولی الله الاعظم به خاطر برخورداری از اسمای الهی و به خاطر کمالاتی که

دارد، می‌تواند در عالم تصرف کرده و آن را اداره کند. چراکه موجودات عالم مسخر او هستند. ولی الهی تدبیر عالم می‌کند و به واسطه اسماء الهی در آن تصرف می‌کند، زیرا تعلیم اسماء در انسان کامل - یعنی ودیعه گذاردن آن اسماء در وجود او - تعبیر به مظهریت می‌گردد، زیرا انسان کامل روح عالم و عالم به منزله جسد او است و روح توسط قوا که اسماء سپرده شده‌ی الهیه است، در جسد تصرف می‌کند.

در حدیث «ان الله خلق آدم علی صورته»؛ صورت عبارت است از آنچه که حقایق مجرده غیبیه بدون او ادراک نمی‌گردد و بدون او ظاهر نمی‌شود و صورت الهیه یعنی وجودی که به دیگر تعین‌ها متعین است. انسان کامل در هر عالمی صورتی مناسب آن عالم دارد، در بهشت مناسب بهشت و آنچه بهشت از حق درخواست می‌کند و آن روح العالم و العالم مسخر له علوه و سفله و ان الإنسان الحيوان من جملة العالم المسخر له و أنه يشبه الإنسان الكامل في الصورة الظاهرة، لا في الباطن من حيث الرتبة، كما يشبه القرد الإنسان في جميع أعضائه الظاهرة، فتأمل درجة الإنسان الحيوان من درجة الإنسان الكامل و اعلم أنك العين المقصودة، فما وجدت الأسباب إلا بسبب، لتظهر أنت، فما كانت مطلوبة لأنفسها، فإن الله كما أحب أن يعرف، لم يمكن أن يعرفه إلا من هو علی صورته و ما أوجد الله علی صورته أحدا إلا الإنسان الكامل، قال صلى الله عليه و سلم: «كامل من الرجال كثيرون و لم يكمل من النساء إلا مريم و آسية» یعنی بالكمال معرفت‌هم بهم و معرفت‌هم بهم هو عين معرفت‌هم بربهم، فمن وقف علی الحقائق كشفا و تعريفا إلهيا فهو الكامل الأكمل و من نزل عن هذه الرتبة فهو الكامل و ما عدا هذين فإما مؤمن أو صاحب نظر عقلي، لا دخول لهما في الكمال، فكيف في الأكمليّة؟! (ابن عربی، بی تا، الفتوحات المکیة، ج ۳: ص ۲۶۶)

رتبه ولی الله در روایات

فی عیون اخبار الرضا (علیه السلام) باسناده عن مولانا و سیدنا، علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء عن آبائه، عن علی بن ابيطالب علیهم السلام قال: قال رسول الله، صلى الله عليه و آله: «ما خلق الله أفضل مني و لا اكرم عليه مني. قال علی، علیه السلام فقلت: یا رسول الله فانت افضل، ام جبرئیل (ع)؟ فقال: یا علی، ان الله تبارک و تعالی، فضل انبيائه المرسلين علی ملائکته المقربين و فضلنی علی جمیع النبیین والمرسلین. والفضل بعدی لک، یا علی، و للائمة من بعدک و ان الملائکة لخدائنا و خدام موحینا. یا علی، الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا بولائنا. یا علی، لو لآنحن، ما خلق الله آدم علیه السلام و لآحواء و لآبجته و النار و لآ السماء و الأرض...» (امام خمینی، ۱۳۷۲ ه ش مصباح الهدایة، ص ۷۲ - ۷۳)

اثبات ولایت امام علی علیه السلام در روایات

ابن شهر آشوب: جماعتی از یمن آمدند خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کردند که برای هر پیغمبری وصیی باشد، وصی و قائم مقام تو کیست؟ حضرت اشاره کردند به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام؛ آن جماعت گفتند: اگر از او بخواهیم که نشان دهد به ما سام بن نوح علیه السلام؟ آیا بجا می‌آورد؟ حضرت فرمود: بلی، برخیز یا علی برو به مسجد و بز نزد محراب پای خود را به زمین. حضرت با آنها به مسجد در حالتی که صحف را در دست .. تا رسید به محراب، و دو رکعت نماز بجا آورد و پای خود را به زمین زد شکافته شد و ظاهر گردید لحد و تابوت، پس برخاست از تابوت پیرمردی صورتش مانند ماه شب چهارده و خاک از سر و محاسنش می‌ریخت و صلوات فرستاد بر علی علیه السلام و شهادت به یگانگی خدا و رسالت حضرت پیغمبر و وصایت علی علیه السلام و گفت: من سام بن نوح هستم، پس باز کردند صحف را، و یافتند او را چنانچه وصف شده بود و گفتند: ما می‌خواهیم بخوانی سوره‌ای از صحف را، شروع نمود به خواندن، تمام شد سوره. سلام بر علی علیه السلام کرد و خوابید چنانچه بود، و زمین بهم آمد. تمام آنها گفتند «ان الدین عند الله الاسلام» ایمان آوردند؛ پس خداوند این آیه شریفه نازل فرمود «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى» (شوری/ ۹) (شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد حسینی، ۱۳۶۳ش، تفسیر اثنی عشری)

صبر و تسبیح انسان

در خصوص صبر و تسبیح انسان، حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) می‌فرمایند: «قرآن کریم از سیر انسان به «صبرورت» یاد کرده است. تفاوت صبرورت با سیر در این است که سیر (باسین) به معنای حرکت است که در همه اجرام زمینی و آسمانی وجود دارد. اما صبرورت (باصاد) یعنی تحوّل و شدن و از نوعی به نوع دیگر و از منزلتی به منزلت دیگر و از مرحله ای به مرحله دیگر، تکامل یافتن. انسان ها نیز که بی استثنا در حال سیر و حرکت اند، صبرورت و تحوّل و شدن را پیش رو دارند که نهایت آن، لقای حق (تبارک و تعالی) است؛ زیرا هر کدام، وجهی دارند که ولایت آن وجه به دست خداست: «وَلِكُلِّ وَجْهٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا» (بقره/ ۱۴۸). کسی که به سوی فضیلت و عدالت و استقلال و آزادی از غیر خدا و تواضع و فروتنی و پاکدامنی و امانت و... حرکت می‌کند، سیر الی الله دارد و کسی که به سوی رذیلت ها پیش می‌رود نیز به ملاقات خدا می‌رود. اما اولی به لقای وجه ارحم الراحمین می‌رسد و دومی به ملاقات وجه اشد المعاقبین. (جوادی آملی، ۱۳۸۱هـ ش، صورت و سیرت انسان در قرآن، ص ۱۰۰ و ۹۹)

مراتب صیوروت انسان (تسبیح انفسی)

در تسبیح و صیوروت انسانها مراتبی وجود دارد که بیانگر جایگاه عبودیت آنان خواهد بود. بطور کلی انسانها بر اساس این مراتب به دو دسته تقسیم می شوند.

۱. برخی به سوی «اسم عظیم» الله تعالی در حال تسبیح و حرکت اند. مثلاً به دنبال علم یا کرامت یا حلم یا قدرت یا گشاده دستی یا رزق و... هستند. اینان در واقع عبدالعلیم اند و عبدالکریم و عبدالحلیم و عبدالقدیر و عبدالباسط و عبدالرازق و... هستند.

۲. برخی به سوی «اسم اعظم» الله تعالی در تسبیح و حرکتند، آنان عبدالله اند و عبدالرحمن که از بزرگ ترین و زیباترین اسم های خدای سبحان، همین «الله» و «رحمن» است: «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن أیما تدعوا فله الأسماء الحسنی» (اسراء، ۱۱۰) این مرتبه از صیوروت متعلق به ولی الله است که صیوروت از صفات به سوی ذات نیز متعلق به وی میباشد.

تسبیح و صیوروت ذاتی عبدالله

پس از اینکه انسان کامل به مرتبه عبداللهی نایل می شود، شرایط گذر از مرحله «تعین اسمی» برایش فراهم شده و به سوی «هویت ضمیری» که فراتر از الی الله و الی الرحمن است، صیوروت و تسبیح می یابد.

مراحل صیوروت انسان در آیات قرآن

قرآن کریم در خصوص مراحل سباحت و صیوروت انسان، چهار دسته از آیات را مطرح می کند:

دسته اول، آیاتی است که در آن ها از صیوروت به سوی «ضمیر غایب»، یاد شده است. مانند: «الیه المصیر». (مائده / ۱۸) گرچه این ضمیر به سوی الله تسبیح می کند و بر می گردد، اما چون الله به عنوان اسم ظاهر و تعینی از تعینات الهی است، صیوروتی فراتر از آن هم یافت می شود که به چهره ضمیر غیبت، درمی آید.

دسته دوم، از چهره غیبت نیز فراتر می رود و به صورت خطاب، جلوه می کند که انسان سالک صائر، پروردگار خویش را مستقیماً مورد خطاب قرار می دهد و به آن ذات منبع عرض می کند: «ربنا علیک توکلنا و إلیک أنبنا و إلیک المصیر» (ممتحنه / ۴) و نیز «سمعنا وأطعنا غفرانک ربنا و إلیک المصیر» (بقره / ۲۸۵)؛ در این مرحله صیوروت نه به سوی «اسم» است و نه به طرف «ضمیر غایب». یعنی سخن از «به سوی الله» و «به سوی او» نیست. بلکه خطاب «به سوی تو» است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱ ه ش، صورت و سیرت انسان در قرآن، ص ۱۰۸)

دسته سوم از آیه های صیوروت، آیاتی است که در آن ها سخنگویی انسان به کناری نهاده می شود و خداوند، خود، تکلم در این باره را به عهده می گیرد و لیکن از صیوروت «به سوی ما» (با ضمیر متلکم مع الغیر) یاد می کند: «إِنَّا نَحْنُ نَحْيُ وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ» (ق/۴۳) وقتی به صورت جمع از کلمه ما استفاده می کند، یعنی من با همه اسماء و صفات خود، درغایت صیوروت هستم.

دسته چهارم که فراتر از تمام مراتب پیشین است، تکلم وحده حق (تبارک و تعالی) است که می فرماید: صیوروت شما «به سوی من» است و با این تعبیر، تنها از خود سخن می گوید که: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لَوْلَدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ» (لقمان/۱۴) البته با توجه به آیات پایانی سوره فجر، معلوم می شود که صیوروت به سوی ضمیر متکلم وحده، نهایت صیوروت انسانی است. چه در بخش عذاب که: «فِيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ* وَ لَا يُوثِقُ وَ يَاقَهُ أَحَدٌ» (فجر/ ۲۵-۲۶) و چه در بخش پاداش و لقاء الله که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ... وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» (فجر/ ۲۷-۳۰) گرچه هر یک از این مراحل، کمال است و صیوروت و تسبیح به سوی الهی شدن است، اما هر مرتبه ای نسبت به مرتبه قبلی، کمال برتر است تا به آن برترین مرحله که نهایت ظرفیت انسانی را فراهم می آورد و برای شهود مبدأ و منتهای هستی و اول و آخر و ظاهر و باطن آفرینش، انسان را به قلّه شهود می کشاند. (همان ص ۱۱۰)

شرح تسبیح و صیوروت «ولی الله» در تقرب الی الله

اعمال و افعالی که موجب قرب حق می شود، دو گونه اند. برخی از نوافل و مستحبات اند، که حق آن اعمال را به عباد خود واجب نکرده است، اما انجام آنها موجب قرب به حق می شوند. قسم دیگر اعمال که مقرب به حق هستند، اعمال واجب اند. در دسته ای از روایات قدسی به قرب حاصل از این اعمال اشاره شده است؛ این روایات که به رابطه ای حبی و محبوبی بین خدا و اولیاء او پرداخته، در ابتدا بر نصرت و یاری خاص خداوند از اولیاء خود و غیرت الهی در اهانت به اولیاء می پردازد، سپس به قرب حاصل از نوافل و فرایض اشاره می شود.

«مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لِيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْإِنْفَالَةِ حَتَّى أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبْتَهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتَهُ» (کلینی، ۱۳۶۵ هـ ش، الکافی، ج ۲: ص ۳۵۲).

علامه مجلسی، در بیان معنای قسمت آخر حدیث فإذا أحببته كنت إذا سمعته الذي يسمع به... وجوهی را نقل می کند و سپس وجه ششمی را نقل کرده و می گوید: «این وجه، رفیع تر، دلنشین تر،

شیرین‌تر، دقیق‌تر، لطیف‌تر و پنهان‌تر از وجوه گذشته است و آن این است که: عارف چون از خود و از اراده خود بیرون شود و محبت حق بر عقل و روح و سمعه و مشاعرش متجلی گردد و جمیع امورش را به خداوند تفویض کند و تسلیم همه مقدرات و احکام پروردگارش گردد؛ در این حال حضرت پروردگار سبحانه متصرف در عقل و قلب و قوای او می‌شود و امور وی را طبق آنچه را که خدا دوست دارد و می‌پسندد، تدبیر می‌کند. بنابراین او اشیاء را بر منہاج مشیت و اراده **مولایش** طلب می‌کند؛ همان‌طور که خداوند سبحانه در حال خطاب به آنان گفته است: و ما تشاؤون إلاً أن یشاء الله» (مجلسی، ۱۴۰۴ه ق، بحارالانوار، ج ۵: ص ۳۰۱).

اهل معرفت درباره تفاوت قرب حاصل از این دو معتقدند که در مستحبات، چون ترک آن از جانب حق جایز و فعل آن الزام‌آور نیست و وجود عبد در این مقام- کان لم یکن- فرض نگردیده، در این مرتبه، **تسبیح قرب نوافل** نام دارد، لذا عبد، فاعل فعل خود و حق، واسطه فعل عبد است. که عبارت «لا یزال یتقرب الی العبد بالنوافل، حتی احبه و اذا احبته کنت سمعه و بصره و یده...» ناظر به همین قرب است. و اما در تسبیح فریضی که عبد اختیار در ترک ندارد و الزام‌آور است، وجود و اراده عبد از باب الزام واجبات و عدم جواز ترک آن در این مقام اعتبار ندارد و گویی جهت خلقت عبد در جهت حقیقت حق، فانی فرض شده است؛ از این رو در صیوروت قرب فریض عبد، مجلای فعل حق و حق متجلی در صورت عبد است و عبارت «قال الله علی لسان عبده»، «سمع الله لمن حمده» و کلماتی نظیر «بی یسمع و بی یبصر...» اشاره به این قسم از قرب است.

مرتبه بالاتر از این دو قرب، نوع سوم تسبیح مقرب است که جمع بین دو صیوروت قبل است که ناشی از صیر به قرب نهایی است که سبب احاطه عبد بر این دو مقام خواهد شد. در این مقام نهایی تسبیح مقرب، «عبد» احکام هر دو قرب را با هم دارد، بدون آنکه به قرب نوافل و قرب فریض مقید باشد. مقام جمع‌الجمع و مرتبه قاب قوسین و مقام کمال عبارت از این مقام است و آیه «إن الذین یتابعونک...» لسان این مقام جمعی الهی است. این مرتبه از تسبیح مقربین عبارت است از مقام عدم تقید عبد به قرب نوافل و فریض و جمع بین این دو که به این مقام در آیه «ما رمیت إذ رمیت و لکن الله رمی» (انفال/۱۷) اشاره شده و از آن به مقام- او ادنی- نیز تعبیر شده است که نهایت تسبیح عبدالله است، که بعد از مقام قاب قوسین است. از این مرتبه تسبیح مقربین به مقام «اکملیت» و «تمحض» و «تشکیک» نیز تعبیر کرده‌اند. این مقام از آن خاتم الانبیاء است و به اوصیاء او به وراثت انتقال می‌یابد. تمحض مرحله ای از تسبیح است که بیرون رفتن از حکم تعیین‌ها و رنگ‌بخشی احکام امکان را در بردارد و زبان حال آن در آیه «إن الذین یتابعونک إنما

بیایعون الله يد الله فوق أیدیهم» (فتح/ ۱) است. درصیورت و تسبیح مقرب، از مقام قرب نوافل با تعبیری مانند: اول مراتب ولایت، اول مراتب إحسان، اول درجه‌ی کمال، مرتبه‌ی محبت، سیر محبی، سلوک قبل از جذب، فناء قبل از بقاء، مقام کنت سمعه و بصره و مقام قلبی، مقام فتح مبین یاد می‌شود، که در اواخر سفر اول از اسفار اربعه حاصل می‌شود.

گرچه رسیدن به مقام قرب نوافل مقامی عظیم است و دریافت تجلی‌های آسمانی در این مرتبه، در بسیاری از اولیاء همراه با ظهور شیطان نفس نیست. اما برخی از ارباب معرفت بعد از وصول به مقام «قرب نوافل»، در این مرحله متوقف شده و به «تجلی ذاتی» و «قرب فرائض» نایل نشدند، «پس بقیتی از بقایای شرک خفی، بلکه اخفی، در حقیقت آنها باقی است. و این شرک خفی، بلکه علم به این شرک که توأم با بیداری ایلیس نفس است، که آنان را می‌آزارد و گاهی گرفتار شطحیات و سکر بد و صحو می‌گردند» (آشتیانی، ۱۳۷۰ش، مقدمه قیصری، ص ۱۷).

تسبیح ولی الله (اسفار اربعه انسان کامل) در اندیشه امام خمینی ره

شرح تسبیح ولی الله با عنوان اسفار اربعه در وجود انسان کامل در اندیشه امام خمینی ره چنین آمده است: «فهم ولایت در انسان کامل متوقف است بر دو سفر در قوس صعود و دو سفر در قوس نزول. سفر اول از خلق است به حق. نهایت آن، فنای حجب نورانی و ظلمانی (یا عقلانی، روحانی، جسمانی) است در این سیر، وجود سالک وجود حقانی شده و حق را به جمال مشاهده می‌فرماید. در سفر دوم، که سیر از حق است به حق، سالک در اسماء گردش و تسبیح نموده و ادراک مراتب اسماء از محاط گرفته تا محیط را می‌نماید. کشف تجلیات اسمائی در این مرحله از سفر بر حسب مقاماتی است که در نحوه ظهور، ابتدا اسماء محاط، آنگاه اسماء محیط و در نهایت امهات اسماء و اسم الله اکبر ظهور پیدا می‌کنند. کیفیت تجلی منوط است به کیفیت سلوک. برای سالک گاه اسماء قهریه و گاه اسماء لطفیه و رحمت ظاهر می‌شود. پایان سفر دوم، کشف ولایت الله است که مرتبه تام ولایت است سفر سوم از حق است به خلق حقانی و نتیجه آن حصول صحو است برای سالک [صحو در لغت به معنای بیداری و هوشیاری است، (دهخدا، ذیل واژه «صحو»)] و در عرفان یکی از حالات سالک در سیر و سلوک است. توضیح اینکه در نظر اهل معرفت سالک الی الله هنگامی که از حجاب‌های ظلمانی (خواهش‌های نفسانی) و حجاب‌های نورانی (توجه به انوار قلبی و روحی) گذشت، به مقام مشاهده جمال حق می‌رسد، در این مقام ابتدا حالت محو به او دست می‌دهد؛ زیرا ذاتش را محو ذات خدا می‌بیند و به همین جهت شطحیات و اموری که به حسب ظاهر و در نظر دیگران ناپسند است از او سر می‌زند مثلاً خود و همهی موجودات را خدا می‌نامد؛ این مقام خطرناک است؛ از این جهت عارفان معتقدند عنایت الهی اگر سالک را مدد کند

از مقام محو بیرون می‌آید و به مقام صحو و هوشیاری می‌رسد. مقام صحو مقامی است که سالک در عین این که خود فانی در ذات خدا است و همه چیز را فانی در ذات خداوند می‌بیند اعتراف به تقصیر و عبودیت می‌کند [ر.ک: حسن زاده آملی، ۱۳۷۵ ش، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۳۰۶]

لذا فضیلت این سفر سوم، آن است که سالک پس از دو سفر اول، گاه شطحیات ربانی از او صادر می‌شود که ممکن است به کلمات کفرآمیز انجامد، در سفر سوم به علت حصول صحو این حال از او مرتفع شده و سالک به خود می‌آید. سفر چهارم از خلق حقانی است به خلق ظلمانی که نتیجه آن حصول صحو تام است و هرکس مظهر هر اسمی است از آن آمده و به آن باز می‌گردد یعنی نهایت سیرش به اوست پس دو سفر اول، سفر ولایت و دو سفر اخیر سفر نبوت است. لذا تجلی حق به تمامه در وجود انسان کامل و ولی الله الاعظم نیز، بارزترین پیام معراج حضرت نبوی (که نهایت اسفار اربعه وی میباشد) است (أَنْ السَّفَرِ الْأَوَّلِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ، الْمُقْتَدِ بِرَفْعِ الْحَجَبِ الَّتِي هِيَ جَنْبُهُ يَلِي الْخَلْقِي وَ رُؤْيُهُ جَمَالَ الْحَقِّ بِظُهُورِهِ الْفَعْلِيِّ الَّذِي هُوَ فِي الْحَقِيقَةِ ظُهُورِ الذَّاتِ فِي مَرَاتِبِ الْأَكْوَانِ وَ هُوَ جَنْبُهُ يَلِي الْحَقِّي... وَ آخِرُهُ هَذَا السَّفَرِ رُؤْيُهُ جَمِيعَ الْخَلْقِ ظُهُورِ الْحَقِّ وَ آيَاتِهِ فَيُنْتَهِي السَّفَرِ الْأَوَّلِ وَ يَأْخُذُ فِي السَّفَرِ الثَّانِي وَ هُوَ مِنَ الْحَقِّ الْمُقْتَدِ إِلَى الْحَقِّ الْمَطْلُوقِ فَيُضْمَحَلُّ الْهُوِيَّاتِ الْوُجُودِيَّةَ عِنْدَهُ... وَ يَقُومُ قِيَامَتَهُ الْكَبِيرِي بِظُهُورِ الْوَحْدَةِ التَّامَةِ... وَ فِي هَذَيْنِ السَّفَرَيْنِ لَوْ بَقِيَ مِنَ الْإِنَانِيَّةِ شَيْءٌ، يَظْهَرُ لَهُ شَيْطَانُهُ الَّذِي بَيْنَ جَنْبِيهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ يَصْدُرُ مِنْهُ الشُّطْحُ وَ الشُّطْحِيَّاتُ كُلُّهَا مِنْ نَقْصَانِ السَّالِكِ وَ السَّلُوكِ وَ بَقَاءِ الْأَنْبِيَّةِ وَ الْإِنَانِيَّةِ... ثُمَّ أَنْ شَمَلْتَهُ الْعِنَايَةَ الْإِلَهِيَّةَ... أَرْجَعْتَهُ إِلَى نَفْسِهِ فَيَأْخُذُ فِي السَّفَرِ الثَّلَاثِ وَ هُوَ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ الْحَقِّيِّ بِالْحَقِّ أَيْ مِنْ حَضْرَةِ الْوَاحِدِيَّةِ الْجَمْعِيَّةِ إِلَى حَضْرَةِ الْأَعْيَانِ الثَّابِتَةِ وَ عِنْدَ ذَلِكَ يَنْكَشِفُ لَهُ حَقَائِقُ الْأَشْيَاءِ وَ كَمَالَاتُهَا... وَ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا السَّفَرِ نَبِيًّا مُشْرَعًا فَانَهُ لَمْ يَرْجِعْ إِلَى الْخَلْقِ فِي النِّشْأَةِ الْعَيْنِيَّةِ. ثُمَّ، يَأْخُذُ فِي السَّلُوكِ فِي السَّفَرِ الرَّابِعِ. وَ هُوَ مِنَ الْخَلْقِ الَّذِي هُوَ الْحَقُّ. أَيْ مِنْ حَضْرَةِ الْأَعْيَانِ الثَّابِتَةِ إِلَى الْخَلْقِ أَيْ الْأَعْيَانِ الْخَارِجِيَّةِ، بِالْحَقِّ... مُشَاهِدًا جَمَالَ الْحَقِّ فِي الْكُلِّ عَارِفًا بِمَقَامَاتِهَا الَّتِي لَهَا فِي النِّشْأَةِ الْعَلْمِيَّةِ... وَ فِي هَذَا السَّفَرِ... يَخْبِرُ وَ يَنْبِيءُ عَنِ اللَّهِ وَ صِفَاتِهِ وَ اسْمَائِهِ وَ الْمَعَارِفِ الْحَقَّةِ عَلَى قَدْرِ اسْتِعْدَادِ الْمُسْتَعْدِّينَ) (امام خمینی، مصباح الهدایه، ۱۳۷۲ ه ش، ص ۸۸ و ۸۹)

نتیجه

تعیین جایگاه ویژه انسان کامل در تسبیح هستی - به ویژه جایگاه صیوررتی و سلوکی آن یعنی راهبری و دستگیری از سالکان در مسیر قرب الی الله در چارچوب تسبیح در صراط مستقیم - مبتنی بر شناخت دقیق از حقیقت انسان کامل و نسبت او با هستی است؛ جامع بودن، مظهر

بودن، خلافت، سریان و برزخیت انسان کامل به لحاظ وجودی و ثبوتی، جایگاه ویژه‌ی چون فیاض بودن، تصرف در هستی، راهنمایی و راهبری را به دنبال دارد. انسان کامل در چارچوب تسبیح: مصیر، صراط، ملاک، سنجه، راهبر و راهنما است. البته همسفری و همسویی با ولی الهی در مسیر تسبیح، نیازمند سرسپاری اختیاری سالک به وی می باشد. غایت و نهایت این سیوروت، معرفت، قرب، وصال، لقاء و فناء در الله تعالی از طریق محبت، معرفت و پیروی از حجت معصوم الهی است. بی شک، میزان راهیابی به آن غایات، وابسته به میزان محبت، معرفت و تبعیت محض است. بطور کلی میتوان گفت: براساس امر ولایت تکوینی که اهل بیت علیهم السلام برهستی دارند، تسبیح در «عالم امکان» تحت لوا و اشراف ولایت آنان صورت می پذیرد، لذا تنها معصومین علیهم السلام بر حقیقت و چگونگی «امر تسبیح» در کل هستی تفقه دارند؛ (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ). هدف از این تحقیق، یافتن دیدگاه قرآن و روایات در خصوص امکان نائل شدن به امر تسبیح و سیوروت حقیقی بود. در جهت تحقق این امر، بیان ابعاد مختلف «تسبیح» در حیطه «ولایت» در قرآن کریم در حد توان مورد بررسی قرار گرفت و تلاش شد با ایجاد شناخت و معرفت به مراتب مختلف تسبیح در چهارچوب ولایت، زمینه ای فراهم گردد تا افراد به دنبال کسب این مراتب ارزشمند باشند و با نهادینه کردن صفات «ولی الله» در ابعاد مختلف وجود خویش و دریافت مدارج عالی آن، شرایط قرب وجودی خویش را به اولیای الهی (خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام) در عالم خلقت، فراهم آورند که به تبع آن، به نهایت هدف غایی از خلقت خویش که الله تعالی در نهاد هر شیء و هر فرد تعبیه نموده است، سیوروت یابند، ان شاء الله.

منابع

قرآن کریم

۱. آشتیانی، سید جلال الدین (۱۳۷۵ش)، شرح فصوص الحکم، محمد داود قیصری، نشر: علمی و فرهنگی.
۲. آشتیانی، سیدجلال الدین (۱۳۶۷ش)، المقدمات من کتاب نص النصوص، تهران، نشر: توس، چاپ دوم.
۳. آشتیانی، سیدجلال الدین (۱۳۷۰ش)، مقدمه قیصری، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۴. ابن عربی، محیی الدین (۴۲۲ق)، تفسیر القرآن الکریم، الناشر: بیروت، دار الکتب العلمیه.
۵. ابن عربی، محیی الدین (بی تا)، الفتوحات المکیه، بیروت، دارصادر.
۶. ابن عربی، محیی الدین (۱۳۷۰ش)، فصوص الحکم، ص ۴۶، تهران، انتشارات الزهراء.
۷. ابن فارس، ابوالحسن احمد (۴۰۴ق)، معجم مقائیس اللغه، مرکزالنشر.

۸. ابن منظور، محمد (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت، دارصادر.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۰ش)، علی (ع) *مظهر اسمای حسناى الهی*، ص ۴۶ و ۴۷، مرکز نشر اسراء.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱ش)، *صورت و سیرت انسان در قرآن*، نشر اسراء.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، *تفسیر تسنیم*، قم، نشر اسراء.
۱۲. جیلانی، عبدالکریم (جیلی) (۱۴۱۸ق)، *الإنسان الكامل فی معرفه الأواخر*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۳. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۶ش)، شرح فصوص الحکم، مؤسسه بوستان کتاب، مرکز طبع و نشر.
۱۴. خوارزمی، تاج الدین حسین (۱۳۶۸ش)، شرح فصوص الحکم. چاپ دوم. تهران: انتشارات مولی.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، قم، نشر ذوالقربی.
۱۶. شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد حسینی (۱۳۶۳ش)، *تفسیر اثنی عشری*، نشر میقات.
۱۷. صدوق، محمدبن علی (۱۳۶۱ش)، *معانی الخبار*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۸. صدوق، محمدبن علی (۱۳۸۳ش)، *علل الشرایع*، نشر: قم: مکتبه الحیدریه.
۱۹. طباطبایی، محمدحسی (۱۳۷۳ش)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمدباقر موسوی، جامعه مدرسین.
۲۰. عبدالباقی، محمد فؤاد (۱۴۰۸ق)، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، نشر دارالجمیل، بیروت، لبنان.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احد (۱۴۱۰ق)، *العین*، قم، هجرت.
۲۲. قونوی، صدرالدین محمدبن اسحاق (۱۳۹۰ش)، *رساله النصوص*، ناشر: آیت اشراق.
۲۳. قیصری، محمد داوود (۱۳۷۵ش)، شرح فصوص الحکم، به کوشش آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۴. کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۸۴ش)، شرح فصوص الحکم، تهران، نشر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۵. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۲ش)، *اصول کافی*، ترجمه سیدجواد مصطفوی، تهران، مکتبه الاسلامیه.

۲۶. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، *بحار الأنوار*، بیروت، انتشارات موسسه الوفاء.
۲۷. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۸. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ش)، *شرح مصباح الشریعه، منسوب به امام صادق (ع)*، تهران، نشر حکمت.
۲۹. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۷۲ش)، *مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
۳۰. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۱۰ق)، *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس*، قم، پاسدار اسلام.